

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفدهم، شماره شصت و هفتم، پاییز ۱۴۰۴، ص ۸۶-۷۰

فضیلت معنا؛ رذیلت پوچی (خوانش ایماژهای هستی عطار نیشابوری)

سید حامد موسوی جروکانی^۱

 10.71630/parsadab.2025.1213058

چکیده

یکی از محورهای که جوهر اندیشه آدمی را آشکار می‌کند، بررسی مجموعه تصاویر ذهنی او از موضوعات مختلف است. تصاویر ذهنی در عین ایجاز، شبکه مفهومی گسترده‌ای را در خود دارند و ابزاری کارآمد برای فهم اندیشه آدمی هستند. یکی از مسائل قابل بررسی در آثار عطار، واکاوی مجموعه ایماژهایی است که وی از دنیا ارائه می‌دهد. تحلیل چنین تصاویری، کیفیت سلوک وی در زندگی و چگونگی معناداری آن را آشکار می‌کند. این پژوهش با تحلیل ایماژهای برجسته‌ای همچون چاه، زندان، پل، بازار/سرمایه، کشتزار و بازی که به صورت اقماری با یکدیگر پیوند دارند، نشان می‌دهد که آدمی میان دو پهنه عالم ملک و ملکوت اگر آگاهانه و مسئولانه زندگی کند، زندگی برای او همچون پل، کشتزار و بازار است که می‌تواند او را از چاه و زندان هستی عبور دهد، و اگر مشغول بازی و سرگرمی شود، سقوط می‌کند. با اتکا به این تصاویر، آدمیان در عین گذراندن دوران محکومیت خویش، در بازار دنیا مانند تاجری آگاه در صدد افزونی سود و سرمایه خویش اند و همانند کشاورزی آینده‌نگر، در کشتزار زندگی، در پی به بار نشاندن محصولی قابل استفاده‌اند. درحقیقت، فربه‌ترین تعلیم عطار، درک فضیلت معنای زندگی و گریز از رذیلت پوچی و بی‌سرانجامی است. درخصوص تصاویر عطار از هستی یک پژوهش مستقل نگارش یافته که از نظر رویکردی با این پژوهش تفاوت دارد.

کلیدواژه‌ها: عطار نیشابوری، ایماژهای هستی، معنای زندگی، گریز از پوچی.

h.mousavi.jervekani@pnu.ac.ir

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۷

تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۰۶/۰۹

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

یکی از محورهایی که با تکیه بر آن می‌توان حقیقت نگاه فرد را به موضوعات مختلف دریافت، بررسی مجموعه تصاویر ذهنی اوست. آدمی گاهی به‌جای اینکه آگاهی و احساس خود نسبت به دغدغه‌های خویش را با تکیه بر نظریه‌های پیچیده فلسفی بیان کند، حاصل تجربه و رویارویی خویش را در قالب قاب‌هایی کوچک، و به‌شکلی کاملاً تصویری ارائه می‌دهد. این قالب‌ها را «ایماژهای زندگی» می‌توان نام نهاد. از آنجاکه تصاویر ذهنی در عین ایجازشان، شبکه مفهومی گسترده‌ای را در خود دارند، ابزاری کارآمد برای شناخت نظام اندیشگی به شمار می‌آیند. وقتی سخن از ایماژهای هستی به میان می‌آید، بیشتر تکیه بر جنبه تصویری/دیداری است، به‌طوری‌که مخاطب به‌شکلی ملموس آن را درک کند. در ایماژهای هستی، اندیشه‌هایی را می‌توان یافت که بصری شده‌اند؛ جهان‌نگری‌هایی که تصویری شده‌اند تا همه انسان‌ها با هر توش و توان علمی و احساسی، هدف، ارزش و کارکرد زندگی را دریابند. ایماژهای هستی نشان می‌دهند که اولاً زندگی نزد هر انسانی چه شکل و شمایلی دارد؛ ثانیاً کیفیت زندگی و نحوه سلوک آدمی با آن چگونه است یا چگونه باید باشد؟ این تصاویر، به‌شکلی تنگاتنگ با مسئله معنای زندگی در پیوند است. آدمیان می‌توانند از نظر کمیت و گونه، چند عدد و چند نوع ایماژ نسبت به هستی داشته باشد. در اینجا تأمل در چند نکته لازم است: اولاً بنیاد ایماژهای هستی بر نوعی تجربه شخصی و چالش‌های فرد با دنیا استوار است؛ بنابراین پدیده‌ای است که در جریان زیستن زندگی شکل می‌گیرد و از آنجاکه زندگی، ساخت/آهنگی یکسان ندارد و آدمی در مسیر زندگی، پستی‌ها و بلندی‌های فراوانی را تجربه می‌کند، همین حالات/تجربه‌های مختلف، به‌صورت تصاویر متعدد، خود را نمود می‌دهند؛ ثانیاً هریک از ایماژها، جنبه‌ای از جنبه‌های وجودی زندگی را مد نظر دارد. از این منظر می‌توان آثار عارفان را بررسی نمود تا منظومه فکری آنان را دریافت. عطار نیشابوری یکی از عارفانی است که از این مقوله به‌شکلی نظام‌مند استفاده کرده است. رویکرد پژوهش حاضر، احصای مجموعه تصاویر پربسامد وی از هستی است. نگارنده بر این است که به‌رغم چندگانگی تصویرهایی که برای هستی در آثار عطار به کار رفته، با تأملی ژرف می‌توان نوعی همسویی را میان آن‌ها یافت.

۲-۱. ضرورت بحث

با توجه به اهمیت زندگی نزد انسان و با عنایت به اینکه آدمی باید ماهیت هستی را بشناسد تا متناسب با آن، نوع سلوک خود را با زندگی برگزیند، پژوهش حاضر به تحلیل شش ایماژ برجسته از هستی و زندگی در شعر عطار پرداخته است. ایماژهایی چون زندان، چاه، سرمایه/بازار، کشتزار، بازی و پُل. علت این گزینش نیز آن است که اولاً این شش تصویر به شکلی اقماری با یکدیگر پیوند دارند؛ ثانیاً از پس آن‌ها، نوع جهان‌نگری عطار نسبت به زندگی و هستی را می‌توان یافت؛ ثالثاً بسامد بیشتری نسبت به سایر تصاویر دارند.

۳-۱. پیشینه تحقیق

به‌طور کلی درخصوص این موضوع می‌توان به کتاب *the big questions* اثر رابرت سالمون اشاره کرد. وی به شانزده تصویر اشاره دارد (Solomon, 2006: 51-61) که دربردارنده معنایی است که در زندگی می‌یابیم یا نمی‌یابیم. برخی مقالات نیز به‌طور خاص همین مسئله را در آثار شاعران و متفکران بررسی کرده‌اند؛ ازجمله «نگاهی به ایماژهای زندگی در نگره مولوی و کازنتزاکیس با تأکید بر ایماژ زندگی به مثابه سوء تفاهم/ جنگ» (گرچی، ۱۴۰۱)؛ که نویسنده در این پژوهش استعاره‌هایی را - که این دو اندیشه‌مند درخصوص زندگی به کار برده‌اند - در چهارچوب نگاه رابرت سالمون تبیین نموده و به ایماژی رسیده که میان مولوی و کازنتزاکیس مشترک است و آن «زندگی به مثابه سوء تفاهم» است. مقاله دیگر، «ارزیابی معنای زندگی از گذرگاه تأمل در ایماژهای ابوالعلا معری» (رستمی و مخلص، ۱۴۰۰)؛ که نویسنده‌گان در خلال تحلیل ایماژهای زندگی از منظر ابوالعلا، نشان داده‌اند که از نظر او زندگی، تحمیلی است ناخوشایند و فاقد معنا، و همین مسئله، او را در زمره افرادی قرار داده که به پوچ‌گرایی وجودی باور دارند. مقاله دیگر «ایماژهای زندگی در صدای پای آب» (محقق نیشابوری، ۱۳۹۷)؛ که نویسنده‌اش با اتکا به شانزده ایماژ رابرت سالمون، نگاه سپهری را به زندگی تبیین کرده است و دو ایماژ زندگی به مثابه هنر و زندگی به مثابه نیروانه را پررنگ‌ترین ایماژ در شعر *صدای پای آب* سهراب می‌داند. برخی مقالات نیز در خلال بحث از معنای زندگی، به مسئله ایماژها اشاره کرده‌اند؛ ازجمله «تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین‌پور» (موسوی جروکانی و گرچی، ۱۳۹۳)، «معنای زندگی در مصیبت‌نامه عطار نیشابوری» (موسوی جروکانی و همکاران، ۱۳۹۵) و «زندگی بر مدار مرگ» (موسوی جروکانی و همکاران، ۱۳۹۹). در این مقالات نیز نوع نگاه عطار نیشابوری به معنای زندگی از دریچه ایماژها بررسی شده است، اما در پژوهش

حاضر، به نوعی میان ایماژهای هستی که در ظاهر پراکنده و چندگانه‌اند، ارتباط اقماری برقرار شده و نشان داده شده که از قضا اگر الزامات این تصاویر چندگانه رعایت شود، چگونه در کنار هم بی معنایی زندگی نفی خواهد شد. تنها مقاله‌ای که با پژوهش حاضر، نزدیکی عنوانی دارد، مقاله‌ای است با عنوان «دنیا و تصویر تعلیمی آن از نگاه عطار» (رادمنش و معینان، ۱۳۹۲). در این خصوص باید گفت اولاً نگارندگان آن مقاله، به برخی از ایماژهای این پژوهش - مانند سرمایه/بازار، کشزار و پل - اشاره‌ای نکرده‌اند؛ ثانیاً نوع تحلیل راقم این سطور با نگاه نویسندگان آن مقاله اساساً متفاوت است؛ ثالثاً در این پژوهش تلاش شده تا به پیوند میان ایماژها و معنای زندگی نیز توجه شود در حالی که در مقاله مد نظر اساساً در خصوص معنای زندگی بحثی صورت نگرفته است؛ رابعاً پژوهش پیش رو با تحقیق مد نظر، از منظر رویکردی نیز متفاوت است. این پژوهش از چهارچوب مفهومی گسترده‌تری استفاده کرده و آن بهره‌مندی از تحلیل روان‌شناختی و فلسفی است.

۲. مبانی نظری

رکن اصلی و جوهری شعر، ایماژ است به طوری که می‌توان این مقوله را فرقی فارق میان شعر و نظم دانست. ایماژ، حاصل تصرف ذهنی شاعر در طبیعت، و کوشش در برقراری ارتباط/نسبت میان انسان و طبیعت است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲). به دیگر سخن، ایماژ، نحوه خاص ظهور اشیا در شعور انسانی را نشان می‌دهد (Sartre, 2004: 7). توضیح اینکه وقتی شاعری - برای مثال - به مقوله هستی می‌اندیشد، اینکه این اندیشیدن به هستی، در دستگاه ادراکی او، چگونه تصویر می‌یابد، امری مهم است که هم شعر او را قوت می‌بخشد و هم ژرفای اندیشه او را نشان می‌دهد. پس در واقع ایماژ، نوعی تصویرسازی است. حال اینکه آیا میان ایماژ با تشبیه، مجاز، استعاره، کنایه و... تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ برخی بر این باورند که تفاوتی وجود ندارد و ایماژ را شامل همه موارد پیش گفته می‌دانند (براهنی، ۱۳۴۴: ۶۴؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۸۹: ۴۴ و ۴۵) و برخی معتقدند که ایماژ شامل هرگونه بیان برجسته و مشخص است؛ هرچند نشانی از مجاز و تشبیه را نداشته باشد. برای مثال گاهی با به کارگیری صفت، می‌توان کلام را مخیل نمود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶).

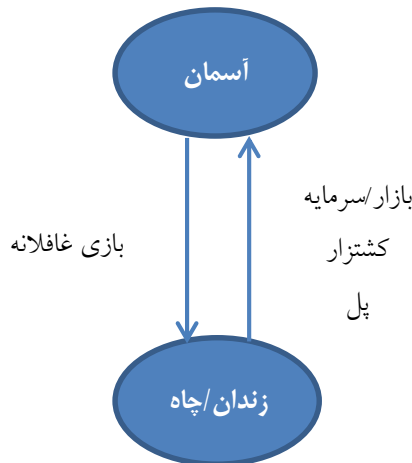
۳. بحث و بررسی

۳-۱. ارتباط اقماری شش ایماژ هستی با یکدیگر

ایماژهای زندان، چاه، پل، بازی، سرمایه/بازار و کشتزار به شکلی عمیق با یکدیگر پیوند دارند. استعاره زندان و چاه از این مسئله حکایت دارند که آدمی از برترین مکان به پست‌ترین نقطه، سقوط/هبوط کرده است و یا اینکه قرار است از پایین‌ترین نقطه به برترین جایگاه صعود کند. آنگاه در پس این دو تصویر، این انگاره نهفته شده که انسان، یا به سبب جرم/گناه مرتکب شده، در چاه زندگی، مشغول گذران دوران محکومیت خود است یا اینکه به سبب حسادت و کینه‌توزی، همانند یوسف نبی در چاه زندگی گرفتار آمده است تا از این رهگذر، عزت یابد. آدمیان در دورانی که محکومیت خویش را سپری می‌نمایند و یا چاه را معبر و گذرگاه عزیز شدن می‌دانند، به لحاظ کنشی/رفتاری دو دسته‌اند: برخی غفلت و بی‌خیالی را برمی‌گزینند تا با رنجی اندک، زندگی را طی کنند و برخی آگاهانه زیستن را انتخاب می‌نمایند. گروه اول - بی‌آنکه به قواعد بازی پی برده باشند - به بازی/سرگرمی مشغول‌اند و روزبه‌روز، هبوط و سقوط خود را عمق می‌بخشند و گروه دوم، دنیا را پلی می‌دانند که با گذشتن از آن می‌توان از حبس زندان رهایی یافت. اینان پل زندگی را صرفاً ابزاری می‌دانند که باید به وسیله آن از سختی‌ها و تلاطم‌ها عبور کرد و نباید بر آن اقامت گیرد. حالا که دنیا محل گذر است و اقامتگاه اصلی آدمی، جای دیگری است، و عزت آدمی در آن نوع از هستی و زندگی رقم خواهد خورد، پس باید توشه‌ای فراهم کرد. در نتیجه، زندگی دنیایی، در نظر اینان به مثابه بازار است و عمر آنان، رأس‌المال تا با استفاده از این دو، سرمایه‌ای برای جهان دیگر فراهم کنند. بر این اساس در این هستی، آدمی باید همانند کشاورزی زیست کند که پیوسته مراقب کشتزار خویش است؛ کشاورزی که بهنگام می‌کارد و بهنگام برداشت می‌کند. حال اینکه چطور این هستی وقف شیطان، می‌تواند کشتزار باشد، به نوع استفاده آدمی از این دنیا وابسته است. اگر آدمی ابتدا و انتهای خود را به این دنیا منحصر بداند، چون ضمانتی برای کارهایش نیست، شیطانیت دنیا رخ می‌نماید. اینکه کشتزار هم محصول مرغوب می‌تواند داشته باشد و هم نامرغوب، باز به نوع کاشت و داشت آدمی برمی‌گردد. بنابراین، بزرگ‌ترین «فضیلت» و ارزنده‌ترین «باید» زندگی آدمی، رسیدن/درک معنای زندگی است و سخیف‌ترین «رذیلت» و مهم‌ترین «نباید» زیستن، پوچی است.

وقتی مجموعه این تصاویر با تحلیلی که پس از این می‌آید، کنار هم قرار می‌گیرند، استوانه‌ای در ذهن آدمی پدیدار می‌گردد که در رأس آن، آسمان و در پایین آن، چاه و زندان قرار گرفته است. حال برای صعود به آسمان، پیکانی می‌توان تصور کرد که در آن، ایماژهایی

چون پل، بازار/سرمایه و کشتزار قرار دارد و پیکانی به طرف چاه و زندان می‌توان در نظر گرفت که بازی و سرگرمی غافلانه سراسر آن را فرا گرفته است؛ درنتیجه از منظر عطار نیشابوری «زندگی ارزشی والا دارد که بدلی برای آن نیست و نباید آن را بیهوده از دست داد» (ریتز، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۷۱).



۲-۳. تحلیل ایماژها

الف) هستی: زندان

تصویر زندان، مفاهیمی چون محکومیت، جرم، شکنجه، تنهایی و گریزناپذیری از سرنوشت محتوم (اعدام/مرگ) را تداعی می‌کند. این استعاره بی‌ارتباط با گناه نخستین آدمی نیست. زندگی، زندان است؛ یعنی موطن اصلی آدمی نیست بلکه چند روزی در آن اقامتی کرده تا تاوان گناهش را پس دهد:

ز پستان الستم بازکنند نگونسارم بدین زندان فکندند

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸ الف: ۲۵۴)

نیز:

چیست دنیا؟ چاه و زندانی و ما زندانیان یک‌به‌یک را می‌برند از چاه و زندان زیر دار

(همو، ۱۳۶۲: ۶۵۳)

آنگاه در این زندان، رنج‌ها و سختی‌هایی وجود دارد که همه به‌مثابه شکنجه خواهند بود:

در چار میخ دنیا مضطر بمانده‌ام من گر وارهایی از خود، دانم که می‌توانی

(همان: ۶۵۳)

نیز:

به صد سختی درین زندان بزاده بسی جان کنده آخر جان بداده

(همو، ۱۳۸۸: ب: ۱۹۸)

این سختی‌ها و شکنجه‌ها چنان است که هرکس فقط توان درک سختی‌های خود را دارد و از عمق رنج دیگران بی‌خبر است؛ در نتیجه هرکسی گمان می‌کند که سهم او از رنج‌ها بیشتر است و هیچ‌کس نمی‌تواند از آلام و اندوه زندان هستی بکاهد:

کس چه داند تا در این حبس تعب عمر خود چون می‌گذارم روز و شب؟

(همو، ۱۳۸۴: ۴۴۲)

نیز:

مانده‌ام در چاه زندان پای در بند استوار پای در بند از چنین چاهی که آرد بر سرم؟

(همو، ۱۳۶۲: ۸۰۷)

در چنین حالتی است که آدمی دچار نوعی احساس تنهایی می‌شود. گویی در میان همه هست، ولی میان خود و دیگران شکافی عمیق حس می‌کند:

چنان دلتنگ شد عطار بی‌تو که شد بر وی جهان زندان، کجایی

(همان: ۶۹۱)

در این وضعیت آدمی چاره‌ای جز زیستن در زندان زندگی را ندارد؛ حال یا به امید عزت یافتن و یا رسیدن به سرنوشت محتوم خویش. نکته بسیار مهم در این میان، نوع رویایی آدمی با این زندان است. شایان ذکر است که این ایماژ در الهیات فکری مسلمانان نیز وجود دارد. قال رسول الله (ص): «الدنيا سجن المؤمن وسنة؛ فإذا فارق الدار، فارق السجن والسنة؛ دنیا زندان و مایه رنج مؤمن است. پس هرگاه این دنیا را ترک کرد، از زندان و رنج‌هایی می‌یابد» (محمدری شهری، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۱۰).

(ب) هستی: چاه

چاه در بسیاری از فرهنگ‌ها و ملت‌ها، حالتی نمادین و مقدس دارد و هم‌نهادی از سه نظم کیهانی است: آسمان، زمین و زیرزمین (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۸۴-۴۸۶). این استعاره از هستی به دو شکل متفاوت در آثار عطار نمود دارد: از یک منظر تصویر چاه به‌نوعی با «هبوط» آدم در پیوند است؛ هبوطی که آدمی را از بلندی به پستی رساند. از منظری دیگر،

می‌توان چاه را نوعی «آرکی‌تایپ» دانست که در زبان فارسی به «کهن‌الگو، سنخ‌های باستانی، نمونه‌های ازلی، صور اساطیری ترجمه شده است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۵۳). این مقوله در روان‌شناسی یونگ و نقد ادبی مطرح است. آرکی‌تایپ/کهن‌الگو، آن دسته عناصری است که جنبه شخصی نداشته و به‌شکلی موروثی در ذهن افراد بشری (ناخودآگاه جمعی) حضور دارند (یونگ، ۱۳۹۳: ۹۴ و ۹۵). از این منظر چاه، کهن‌الگوی طی کردن مسیر قدرت و عزت، و بازیابی هویت ازدست‌رفته است. با تکیه بر این دو ایماژ، گویا زندگی آدمی در قوس صعود و نزول است که معنا می‌یابد. عطار از منظر اول، گرفتاری در چاه زندگی را نوعی بی‌بهره ماندن از زمین و آسمان می‌داند و معتقد است آدمی در اینجا هیچ پشوانه‌ای ندارد؛ زیرا بنیاد زندگی بر آب است:

تو مرغ بام عرشی در قعر چاه مانده هم در زمین بمردی هم آسمان ندیدی

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۲: ۶۳۰)

نیز:

چون نیست درین چاه بلا دسترسیت بر پستی کیست هر زمانی هوسیت
بر چرخ سیاه کاسه بی‌سر و بن صد کوزه توان گریست در هر نفسیت

(همو، ۱۳۸۶ الف: ۱۵۳)

نیز:

چون بحر وجود روی بنمود مرا موج آمد و با کنار زد زود مرا
در چاه حدوث کار کردم عمری چون آب برآمد همه بریود مرا

(همان: ۱۱۰)

منظر دومی که عطار از چاه زندگی دارد، با داستان یوسف پیامبر (ص) درآمیخته است که خود گویای این است که آدمی می‌تواند از چاه زندگی به مصر پادشاهی دست یابد:

به مصر اندر برای توسل شاهی تو چون یوسف چرا در قعر چاهی؟

(همو، ۱۳۸۸ ب: ۱۵۸)

نیز:

وگر چون یوسفی با روی چون ماه قناعت کن درین بیغوله چاه

(همان: ۲۰۴)

البته همه چیز به این مسئله وابسته است که آدمی خود بخواهد تا راه تکامل را از درون چاه تاریک و نمور زندگی ببیماید:

ای باز خرد مباش گمراه آخر بازای به سوی ساعد شاه آخر
 تو یوسف مصرِ قدسی ای جان عزیز تا کی باشی در بُن این چاه آخر؟

(همو، ۱۳۸۶ الف: ۱۳۵)

اگر تصویر آدمی از زندگی، چاه - البته با تحلیل دوم - باشد، نوعی آرامش روانی همواره با آدمی خواهد بود؛ زیرا دست کم به این امید زیست می کند تا از تاریکی بگذرد و به جایگاه اصلی خویش بازگردد. شایان ذکر است که این ایماژ در منابع قرآنی و حدیثی مسلمانان و مسیحیان یافت نشد.

پ) هستی: بازی

بازی از دیگر تصاویری است که می توان برای زندگی برگزید. بازی گاهی از سر شوخی است و گاهی جدّیتی همراه دارد. عطار، بازی زندگی را جدّی تلقی می کند، اما تعبیه ای اندیشیده است که آن را از چالش بی معنایی نجات دهد. شگرد وی این است که آدمی اولاً باید نسبت به ویژگی های بازی آگاه باشد؛ ثانیاً براساس سلسله اصول/قواعدی به بازی بپردازد. او معتقد است که ویژگی بازی زندگی آن است که غایتی به شدت نامعلوم دارد و چون موجودی فرای قدرت آدمی، میدان دار آن است، آدمی نمی تواند نوع بازی را تشخیص دهد:

جهان را کرده ناکرده است جمله که بازیی پس پرده است جمله

(همو، ۱۳۸۸ ب: ۱۸۴)

نیز:

که می داند که این گردنده پرگار چه بازی می دهد هر لحظه در کار؟

(همو، ۱۳۸۸ الف: ۳۲۹)

اما اصول/قواعد بازی زندگی این است که آدمی در صورتی می تواند به برتری دست یابد که اولاً هوشمندانه بازی کند، ثانیاً در فرایند بازی هیچ گاه فریفته و شیفته خود بازی نشود زیرا از هدف اصلی دور می افتد، ثالثاً بداند که زندگی در حین بازی هرگز نوبت (داو) را به او نمی دهد؛ یعنی هرگز مجال جولانی نیست. اگر هم چنین شد، چیشی است برای گرفتار کردن و شکست دادن او. وی در زمینه اول می گوید:

برد غفلت روزگارم چون کنم برنیامد هیچ کارم چون کنم؟
 برده در بازی دنیا روزگار چون توانم رفت پیش کردگار؟
 (همو، ۱۳۸۶: ب: ۴۵۶)

و درزمینه دوم می‌گوید:

چنان‌ت کرد لعب و لهو مغرور که از تو تا یقین راهی‌ست بس دور
 (همو، ۱۳۸۸ الف: ۳۲۷)

و درزمینه سوم می‌گوید:

چه خواهی داو زین گردنده پرگار؟ که خواهی شد به داو او گرفتار
 (همو، ۱۳۸۸: ب: ۱۸۵)

لازم به توضیح است که این تصویر نیز می‌تواند برگرفته از این آیه قرآن باشد: «وما هذه الحیاء الدنیا الا لهو ولعب؛ و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست» (عنکبوت: ۶۴).

ت) هستی: پل

پل، محل گذر است و هیچ‌کس بر آن توقف نمی‌کند. پل ابزاری است که فقط باید از آن استفاده کرد تا بدون گرفتاری دریا/رودخانه به سرمنزل مقصود رسید. «پل، معبری از زمین به آسمان، از مرحله انسانی به مرحله فرانسائی، از بقعه امکان به جاودانگی، از عالم محسوسات به عالم ماورای محسوسات... است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۱).

ای دل آخر می‌باید مُرد زار کار کن کامروز داری روزگار
 بر پل دنیا چه منزل می‌کنی؟ خیز اگر ره‌توشه حاصل می‌کنی
 (عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ب: ۳۰۲)

اگر عطار، ایماژ پل را برای هستی برمی‌گزیند، در پی تبیین این نکته است که زندگی معنادار، زمانی در بستر هستی جریان خواهد یافت که ضمن استفاده درست و هدفمند از زیستن در هستی، گرفتار و دربند آن نباشیم؛ زیرا به‌رحال هستی، پلی است که شکست (مرگ) را به خود خواهد دید:

جمله دنیا پل است و قنطره است بر پُلِت بنگر که چندین منظره است
 گر بسی بر پل کنی ایوان و در هست آبی زان سوی پل سربه‌سر
 تا توانی زیر پل ساکن باش چون شکست آورد پل، ایمن باش

(همان: ۳۰۲)

نیز:

جهان پلی است بدان سوی جَه که هر ساعت پدید آید ازین پُل هزار جای شکست

(همو، ۱۳۶۲: ۳۴)

این ایماژ نیز در متون روایی مسلمانان وجود دارد. امام علی بن الحسین (ع) فرمود که از حضرت مسیح (ع) نقل شده که به حواریون خود گفت: «إنما الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها؛ دنیا پلی است که باید از آن بگذرید، نه اینکه به بر آن توقف نموده، به آبادانی آن اقدام کنید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴: ۳۱۹). در حدیث دیگری، امام صادق (ع) همین معنا را از جمله موعظه‌های لقمان به فرزندش بیان کرده‌اند که دنیا به منزله پلی است که بر نهی زده شده و باید از آن عبور کرد (همان، ج ۷۰: ۶۹).

ث) هستی: سرمایه/بازار

این دو تصویر، پیوند ناگسستنی با یکدیگر دارند. اگر هستی را سرمایه دانستیم، آنگاه سرمایه، مفهومی است با دو پهنه: یک سر آن، سود و افزونی، و دیگر سوی آن، ضرر و کاستی. اینکه آدمی به چه شکل از سرمایه خویش استفاده کند، معناداری و بی‌معنایی زندگی را رقم می‌زند. اگر آدمی درگیری سودمندانه در بازار دنیا داشت، یعنی زیستن او به گونه‌ای بود که در خاتمت کار، دست‌کم خود از شکل و شمایل زندگی‌اش خرسند بود، زندگی معناداری را زیسته است؛ اما اگر عمر خویش را در روز بازار زندگی نهاد و هیچ افزوده‌ای فراهم نکرد، درگیری ناسودمندانه‌ای برای خویش رقم زده و زندگی بی‌فایده‌ای را تجربه کرده است:

چون عمر عزیز بود سرمایه ما سرمایه ز دست رفت، چه سود کنیم؟

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶ الف: ۳۶۲)

محلّی که می‌توان سرمایه را در آن به کار گرفت، بازار است. صحنه‌ای پُریاهو با انسان‌هایی رنگارنگ و متاع‌هایی فریبنده. گرمی بازار به خریداران و فروشندگان است. خریداران، خود دو دسته‌اند: عده‌ای هرچیز کارآمد و ناکارآمدی را از آن خود می‌کنند و عده‌ای به دور از هیاهوی بازار، بهترین‌ها را برمی‌گزینند؛ در نتیجه بازار، محل درگیری اختیارها و گزینش‌های آدمی است. عطار درباره گروه اول چنین اشاره‌ای دارد:

ای در غم نان و جامه و آرز و نیاز افتاده به بازار جهان در تک‌وتاز

کاری دگرت نیست به جز خوش خفتن گه مزبله پُر می‌کن و گه می‌پرداز

(همان: ۱۴۶)

فروشنندگان نیز آورده خویش را پیش چشم عابران عرضه می‌کنند. این آورده‌ها، یا متاع‌های ارزشمندی هستند که خریداران هوشمند، آن‌ها را درمی‌یابند، یا کالاهای بی‌ارزشی هستند که ارجمند جلوه داده می‌شوند. فروشنندگان زیرک، بهترین کالاهای خود را به بالاترین قیمت می‌فروشند، اما فروشنندگان ناآگاه و غافل، یوسفان ارزشمند خویش را ارزان‌فروشی خواهند کرد:

ای به یک جو بهر دنیا جان‌فروش بوده یوسف را چنین ارزان‌فروش
(همو، ۱۳۸۶: ب: ۴۱۰)

درنتیجه آدمی باید متوجه به‌گزینی باشد:

برای عبرت است این طاق ایوان تو جز شهوت نمی‌بینی چو حیوان
به بازاری که جای سود جان بود چگونه باشدت دائم زیان «بود»
(همو، ۱۳۸۸ الف: ۲۹۵)

عطار درخصوص ماهیت بازار دنیا چنین می‌اندیشد که وقف شیطان و دکان ابلیس است؛ یعنی ماهیتی زشت و پلشت دارد. انسان‌هایی که سودِ جان را نمی‌جویند، یکسره برای شیطان کار می‌کنند: «گفت: دنیا دکان شیطان است. زنه‌ار تا از دکان او چیزی نذرزدی که از پس درآید و از تو بازستاند» (همو، ۱۳۶۰: ۳۶۷). و گویی خود از او می‌دزدند، غافل از اینکه چه سرانجامی خواهند داشت:

وقف ابلیس است دنیا سربه‌سر تو ازو می‌باز دزدی دربه‌در
هر که از ابلیس دزدد مال او خود توان دانست فردا حال او
گر رود ابلیس از بازارها کی رود بازارها را کارها؟
زان‌که دنیا سربه‌سر بازار اوست بیشتر بیع و شری از کار اوست
اوست مه بازار هر بازار و بس کار دنیا نیست بی‌او یک نفس
(همو، ۱۳۸۶: ب: ۲۱۹)

سرانجام کار کردن غافلانه در چنین بازاری، این است که آدمی به حکم قاضی (خدا) مجرم شناخته می‌شود و مکافات او، وارونه بر خر نشستن و رسوایی است:

تا به بازار جهانت خوانده‌اند باشگونه بر خرت بنشانده‌اند
(همان: ۱۸۵)

این ایماژ نیز می‌تواند ریشه قرآنی داشته باشد: «قل متاع الدنيا قليل؛ بگو بهره دنیا ناچیز است» (نساء: ۷۷).

ج) هستی: کشتزار

در این ایماژ، آدمی به مثابه کشاورزی است که از فصل و زمان کاشت به درستی استفاده می‌کند و کاشته‌های خود را به نیکی نگهداری می‌نماید تا زمان برداشت فرارسد. این تعبیر نشان می‌دهد که زندگی جاری در بستر هستی، فرصتی است برای سامان دادن به زندگی دیگری که در انتظار آدمی است. در این صورت، زندگی، زمانی معنادار است که از همه امکانات این زندگی محدود به شکلی هدفمند استفاده شود:

چو دنیا کشتزار آن جهان است	بکار این تخم کاکنون وقت آن است
زمین و آب داری دانه درپاش	بکن دهقانی و این کار را باش
نکو کن کشت خویش از وعده من	اگر بد افتدت در عهده من
اگر این کشت‌ورزی را نورزی	در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی
برو گر روز بازاری نداری	بکار این دانه چون کاری نداری
برای آن فرستادند اینجات	که تا امروز سازی برگ فردات
اگر بیرون شوی ناکشته دانه	تو خواهی بود، رسوای زمانه

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸ ب: ۱۴۴ و ۱۴۵)

باور به کشتزار بودن زندگی، به لحاظ روانی دو تأثیر دارد: اول اینکه هر کشتزاری، خزانی و بهاری دارد - زمان خشکی و سرسبزی دارد - کشاورز، خشکی کشتزار را به امید سرسبزی بهار دوست دارد. با این تحلیل، آدمی باید سختی و شادی‌های زندگی را باهم دوست داشته باشد. در پرتو این استعاره، آدمی نگرش کل‌گرایانه نسبت به زندگی می‌یابد؛ دوم اینکه از رهگذر این تصویر، آدمی هیچ‌گاه زندگی را به شکلی منفی و ناپسند فهم نمی‌کند و به نکوهش یکبارگی آن همت نمی‌گمارد. عطار در زمینه اول می‌گوید:

مزن دم گرچه عمر تو عزیز است	که اکنون نوبت یک قوم نیز است
جهان سبز گلشن، کشتزاری است	که گه در وی، خزان گه نوبهاری است

چو تخمی کشته شد، دیگر دمیده است چو این یک بدروند، آن یک رسیده است

(همان: ۱۷۷)

و درزمینه دوم می گوید:

آن یکی در پیش شیر دادگر دمّ دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد بد تویی زیرا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار هم شب و هم روز باید کشت و کار
(همو، ۱۳۸۶: ۳۵۶)

در روایات نیز رد پای این ایماژ به چشم می خورد: «الدنيا مزرعة الآخرة؛ دنیا کشتگاه جهان دیگر است» (ورام بن ابی فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۲۸).

۴. نتیجه گیری

ایماژهای زندگی، تصاویری هستند که هویت هستی و زندگی را آشکار می سازند و از رهگذر آن می توان به هدف و کارکرد آدمی از/در زندگی نیز دست یافت. تحلیل ایماژهایی چون زندان، چاه، پل، بازی، بازار/سرمایه و کشتزار در اندیشه عطار نیشابوری روشن ساخت که اولاً زندگی، ابزار است؛ ثانیاً کارکرد و نقش آدمی در این زندگی چیست. بر این اساس اگر آدمی قصد دارد از زندان و چاه زندگی به ملکوت آسمان صعود یابد، باید هستی و زندگی را به مثابه ابزار در نظر داشته باشد. پل دانستن دنیا نشان می دهد که زندگی، محل گذر است و نباید بر آن اقامت کرد؛ زیرا خطر بالا آمدن آب و شکستن آن همواره هست. اینکه هستی، بازار/سرمایه است، درحقیقت کارکرد آدمی را در زندگی به نمایش می گذارد. بر این اساس، آدمی در این هستی به مثابه تاجر خبیری است که در بازار زندگی باید از سرمایه ای که در اختیار دارد، به درستی استفاده کند. دنیا برای چنین فردی، بازاری است که می تواند سرمایه پرمایه ای فراهم کند تا در جای دیگر از آن استفاده نماید. کشتزار دانستن هستی، نشان می دهد که نقش آدمی به مانند کشاورزی کوشاست که در بهار و تابستان دنیا تلاش می کند و توشه ای فراهم می نماید تا با انبار کردن آن در جهان دیگر از آن بهره یابد. درست است که رویه زندان و چاه بودن زندگی بسی ناامیدکننده است، اما اگر آدمی به ماهیت سه ایماژ پل، بازار/سرمایه و کشتزار بودن زندگی باور داشته باشد، هرگز دچار یأس و پوچی نخواهد شد. عطار با ایماژهایی که از هستی ارائه نمود، هدف و ارزش زندگی را بیان می کند و کارکرد آدمی را در زندگی نشان می دهد. اگر کسی به هدف خویش از زیستن پی برد و ارزش زندگی را دریافت و از کارکرد خویش آگاهی داشت و به مقتضای هریک عمل کرد، زندگی معناداری را تجربه خواهد کرد. اما اگر

بازی و سرگرمی غافلانه را برگزید، بی‌آنکه از شگردها/فریب‌های آن آگاهی داشته باشد، سرانجام هیچ‌چیزی حاصل نمی‌شود. بنابراین، بزرگ‌ترین «فضیلت» و ارزنده‌ترین «باید» زندگی آدمی، درک معنای زندگی است و سخیف‌ترین «رذیلت» و مهم‌ترین «نباید» زیستن، پوچی است. بنابراین به کار گرفته شدن این ایماژها، تصادفی نیستند، بلکه ابزارهای گفتمانی برای بازتولید ایدئولوژی عرفانی، و مقاومت در برابر گفتمان مسلط مادی‌گرایی است و طرح امکان گذار از گفتمان موجود به گفتمان مطلوب را از طریق نمادها ترسیم می‌نماید.

منابع

۱. قرآن کریم. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی.
۲. براهنی، رضا. (۱۳۴۴). **طلا در مس**. چ ۱. تهران: چاپخانه چهر.
۳. رادمنش، عطاءمحمد و الهام معینیان. (۱۳۹۲). **دنیای و تصاویر تعلیمی آن از نگاه عطار**. فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد بوشهر، شماره ۱۶، ۱۳۱-۱۵۰.
۴. رستمی، یدالله و سهام مخلص. (۱۴۰۰). ارزیابی معنای زندگی از گذرگاه تأمل در ایماژهای ابوالعلا معری. پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۲ (پیاپی ۳۸)، ۶۷-۸۸.
۵. ریتز، هلموت. (۱۳۸۸). **دریای جان**. ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبوردی. چ ۳. تهران: انتشارات الهدی.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). **صور خیال در شعر فارسی**. چ ۹. تهران: انتشارات آگه.
۷. شوالیه، ژان و گریبان، آلن. (۱۳۸۴). **فرهنگ نمادها**. ترجمه سودابه فضائلی. تهران: جیحون.
۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). **بیان (با تجدید نظر و اضافات)**. چ ۹. تهران: فردوس.
۹. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۶۲). **دیوان**. تصحیح تقی تفضلی. چ ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۶۰). **تذکره الاولیاء**. تصحیح محمد استعلامی. چ ۳. تهران: زوآر.

۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶ الف). *مختارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۳. تهران: سخن.
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۴). *منطق الطیر*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران: سخن.
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸ الف). *الهی نامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۴. تهران: سخن.
۱۴. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸ ب). *اسرارنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۴. تهران: سخن.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۶ ب). *مصیبت نامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران: سخن.
۱۶. فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۹). *بلاغت تصویر*. چ ۲. تهران: انتشارات سخن.
۱۷. گرجی، مصطفی. (۱۴۰۱). نگاهی به ایماژهای زندگی در نگره مولوی و کازنتزاکیس با تأکید بر ایماژ زندگی به مثابه سوء تفاهم/جنگ. *مجله مطالعات عرفانی کاشان*، شماره ۳۶، ۲۳۵-۲۶۲.
۱۸. محقق نیشابوری، جواد. (۱۳۹۷). ایماژهای زندگی در صدای پای آب سهراب سپهری. *مجله پاژ*، شماره ۳۱، ۸۹-۱۰۲.
۱۹. محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۶). *میزان الحکمه*. چ ۷. قم: انتشارات دارالحديث.
۲۰. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق). *بحار الانوار*. الطبعة الثانية. بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۱. موسوی جروکانی، سید حامد و گرجی، مصطفی. (۱۳۹۳). بررسی و تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین پور. *مجله زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، شماره ۲۳۰، ۱۳۵-۱۵۶.
۲۲. موسوی جروکانی، سید حامد، مسجدی، حسین، گرجی، مصطفی و زمانی، مهدی. (۱۳۹۵). معنای زندگی در مصیبت نامه عطار نیشابوری. *مجله ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، شماره ۱۴، ۶۵-۸۹.

۲۳. موسوی جروکانی، سید حامد، مسجدی، حسین، گرجی، مصطفی و زمانی، مهدی.

(۱۳۹۹). زندگی بر مدار مرگ. مجله پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان،

شماره ۴۷، ۱۷۱-۱۹۷.

۲۴. یونگ، کارل گستاو. (۱۳۹۳). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. چ ۹. تهران:

جامی.

۲۵. ورام بن ابی فراس. (۱۴۱۰ق). تنبیه الخواطر و نزهة النواظر. دور الطباعة الاول. قم: مکتبه

الفقیه.

26. Sartre, J.P. (2004). **The Imaginary**. London and New York: Routledge.

27. Solomon, R. (2006). **The big questions**. 7^{ed}. Printed in Canada.